



ترجمه سیدمرتضی مریدها

گفت و گو با پیر بوردیو

است که به نام او ثبت شده، و فهم جامعه‌شناسی او بدون این مفاهیم (سرمایه نمادین، عادت واره و...) امکان ندارد. خصوصیت مشترک این مفاهیم این است که عموماً به اموری اطلاق می‌شود که به نظر قطعی، درست و ریشه‌دار می‌آید، در حالی که فخامت خویش را عمدتاً مدیون دوام و بازتولید است، و یکی از وظایف جامعه‌شناس که از ارکان روشنفکری او نیز هست، فهم و تفهیم این موارد است. بوردیو را همچنین می‌توان به جریان پست مدرن، با دو مؤلفه تحلیل علی و غیرقابل ترجمه بودن فرهنگها متعلق دانست.

آشنایی با این جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز سرشناس معاصر برای جامعه علمی و روشنفکری ما قطعاً خالی از فایده نیست. جای شگفتی است که تاکنون (تا جایی که مترجم اطلاع دارد) کتاب یا مقاله‌ای از او به فارسی ترجمه نشده است. این مصاحبه که از نشریه لوموند دیپلماتیک برگرفته و برگردان شده، در جهت این آشنایی ابتدایی صورت گرفته است. در این مصاحبه بوردیو عمدتاً به مباحث جامعه‌شناسی علم پرداخته است.

○ این موضوع که آکادمی علوم فرانسه (CNRS) تصمیم گرفته است امسال مدال طلای خود را به شما اعطا کند، جماعت منکران [جامعه‌شناسی] را به شگفتی واداشت. به چه جهت جامعه‌شناسی یک علم تلقی می‌شود؟ آیا چیزی به نام جامعه‌شناسی علم وجود دارد؟

● جامعه‌شناسی ویژگیهایی دارد که بر اساس آن می‌توان این رشته را میان علوم جای داد: همچون دیگر علوم، جامعه‌شناسی

پیر بوردیو مدال طلای CNRS (آکادمی علوم فرانسه) را به خاطر مجموعه آثارش که به درخشش بین‌المللی جامعه‌شناسی فرانسه کمک کرده است، از آن خود کرد. او استاد کژ دو فرانس، نویسنده مقاله‌های بسیار و حدود سی کتاب است که بعضی از آنها به آثار کلاسیک مبدل گشته. از آن جمله میراث بران (les héritiers)، باز تولید (la Reproduction)، تمایز (la Distinction) و اخیراً فقر جهان (Le misère du monde) است. بوردیو همچنین مدیریت مجله علمی رساله تحقیق در علوم اجتماعی (Actes de la recherche en sciences sociales) را نیز به عهده دارد. با توار دادن جامعه‌شناسی در کانون علوم اجتماعی و با پیوند زدن میان دقت تجربی و باروری نظری، بوردیو تلاشی می‌کند یک علم تبیین عمومی رفتار بنا دهد. بوردیو به عنوان کارشناس بزرگ تعلیم و تربیت، بنیان‌گذار و مدیر یک سلسله آثار در انتشارات می‌نویی (minuit) است که ضمن آن تعدادی از خلاقان بزرگ علوم اجتماعی، همچون دورکیم ماس و دیگران را به اهل مطالعه و تحقیق شناسانده است.

گو اینکه پیر بوردیو خود، در کتاب چیزهای گفته شده (Choses dites) آنچه را بازی انیکت می‌نامد، خوش نمی‌دارد، با وجود این انتساب او به نحله‌های فکری در روشن شدن میراث علمی و تحقیقی وی بی‌تأثیر نیست. بوردیو از یک منظر کلی به جریان نومارکسیست متعلق است و به ساختارگرایی معتدلی نیز تعلق خاطر دارد. از همین رو در مقابل جریان لیبرال (هم به معنای سیاسی و هم به معنای متدلوزیک) قرار می‌گیرد که قطب آن در فرانسه ریمون بودن (R. Boudon) است. تحلیل ساختاری او با ترم‌های تئوریک همراه

می‌کوشد الگوها و نظام‌هایی از فرضیات هماهنگ درست کند و آنها را بویژه از رهگذر مشاهده، تحقیق آماری و روش مقایسه‌ای با تجربه درگیر کند. جامعه‌شناسی معرفت، تخصصی است درون جامعه‌شناسی، اما از نظرگاه من بر هر تحلیل جامعه‌شناختی مقدم است: در واقع، جامعه‌شناسی از این حیث که موضوع آن واقعیتی است که خود او در آن غوطه‌ور است، جایگاه ویژه‌ای دارد. موقعیت مقابل متعلق به رشته‌ای چون ستاره‌شناسی است: ستاره‌شناس به شرط آنکه به اخترگویی باور نداشته باشد، در معرض عوارض موضوع مورد بررسی خود نیست و البته تأثیری هم از آن نمی‌پذیرد. اما ما درون و درگیر موضوع خود هستیم و این یکی از دلایل سوءظنی است که متوجه جامعه‌شناسی بوده است. ما همواره از این حیث مورد سوءظن بوده‌ایم که در این علم از پیش‌فرضها و پیش‌داوری‌هایی مایه گذاشته‌ایم که به موقعیت و موضع ما نسبت به آن وابسته است. به همین دلیل از نظر من، ضرورت تام دارد حوزه بحث را دنیایی بدانیم که ما درون آن درگیریم، نه دنیای اجتماع به‌طور کلی - و این به نسبت آسان است - بلکه خود دنیای علمی، زیرا به گمان من ریشه‌های اصلی «اعوجاجات» اگر اعوجاجی هست، یعنی منافع ناشی از تعلق به جهان علمی در اینجا قرار دارد.

باشلارد از روان‌کاوی روح علمی سخن می‌گفت. برای ما روان‌کاوی روح علمی، جامعه‌شناسی جهان علمی یا جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی است. توقع تأملی از این دست ما را در موقعیت غربی قرار می‌دهد: موقعیت علم علوم یا فراعلم (métascience). و این امری است که پاره‌ای کزتابیها را توضیح می‌دهد؛ مواردی از این دست که به‌کدام معنا چنین ادعایی از دامن علوم برمی‌خیزد، و یا این علمی الکن است که می‌خواهد با تلقی علوم دیگر به‌عنوان موضوع خود به آنها درس بدهد. البته من این گونه واکنشها را به خوبی درک می‌کنم. گویانکه دامنه این کزتابیها چندان هم گسترده نیست. جامعه‌شناسی ادبیات و واکنشهایی بسیار خشن‌تر از جامعه‌شناسی علم برانگیخت. به‌عنوان مثال، کار خود من همواره از سوی دانشمندان حمایت شده است. گاه در تأملات به‌ذهنم می‌رسد هنگامی که می‌خواهیم قدری از حقیقت این جهان را بیان کنیم تنها تکیه‌گاهی که در اجتماع در اختیار ماست، مبنای خود را در همبستگی میان اهل علم پیدا می‌کند. شاید به این دلیل که هیچ‌کس حقیقتاً به دنبال فهم حقیقت دنیای اجتماع نیست. هیچ‌کس نفع چندانانی در بارز شدن حقایق دنیای اجتماع ندارد. بویژه و بدهتا لایه‌های مسلط اجتماع.

○ این جهان اجتماعی که دانشمندان درون آن راه کمال را می‌پیمایند - چیزی که شما آن را حوزه علمی (champ scientifique) اصطلاح کرده‌اید - آیا به دیگر حوزه‌ها شباهتی دارد؟

● جهان علم مثل سایر جهانها و در عین حال کاملاً با آنها متفاوت است. قوانین اساسی کارکرد آن همانهایی است که در حوزه‌های دیگر هم یافت می‌شود: مثلاً در دنیای اقتصاد، دنیای سیاست و غیره. در این جهان، یعنی جهان علم نیز حاکم و محکوم، انباشت‌کنندگان سرمایه (سرمایه‌ای از نوع خاص: مثلاً جایزه نوبل نوعی سرمایه است، ریاست کمیسیون‌های آکادمی علوم و یا عضویت در شورای ملی دانشگاهها نوعی دیگر)، قدرت و روابط سلطه و نتایج سلطه، سرورانی که به زیردستان خود ستم می‌کنند و الخ وجود دارند. (روشن است تمامی آنچه اشاره کردم به‌وسیله بعضی

ایدئولوژی‌ها - که شهر علم را شهر ایده‌آل و هماهنگی می‌دانند که ساکنان آن جز یک هدف را نمی‌شناسند و آنها حقیقت است - نفی شده است). البته دید واقع‌بینانه جامعه‌شناسی علم به پوچ‌انگاری، که به وسیله عده‌ای به نام جامعه‌شناسی مختصر و کلی‌گویانه دنیای علم و عالم تبلیغ می‌شود، راه نمی‌برد. سخن جامعه‌شناسی علم این است که اگر این درست است که رقابت علمی منافعی در بر دارد، جای انکار نمی‌ماند که در این جهان اشتیاقها و منافع نمی‌تواند آزادانه و به هر شکلی بروز کند. قوانینی هست که باید در مقابل آنها تسلیم شد...

○ منظورتان قوانین تصعید و والا‌انگاری است؟

● احسنت! اگر بخواهیم قدری زمخت سخن بگوییم، باید اظهار کنیم ریاضیدانی که می‌خواهد بر ریاضیدان دیگری غلبه کند، باید او را ابطال کند. بدیهی است که او می‌تواند به تهمت‌زدن و هتاکتی دست برد، اما نمی‌تواند حقیقتاً پیروز شود، مگر اینکه به سلاح عقل مسلح گردد و حقیقت را پیش ببرد...

○ به نظر شما همین است قانون عامی که بر ابداع حاکم است؟

● این قانون چنین جهانی است. حوزه علمی مثل یک بازی است که خرد خردک و بدون مبدعی مشخص، از خلال سلسله‌ای از نهادها، کنگره‌های علمی، فعالیت‌های کنگره‌ها، انتشارات و ممیزی که انتشار کتاب را بازرسی می‌کنند، از خلال یک سنت پرمایه علمی، قواعد، معیارهای پذیرفته تحقیق و هیأت‌های داوران ابداع شده است. تمامی اینها مقتضی این است که خشونت عریان، تصعید و تلطیف شود. باید در مقابل قواعد یا بهتر بگوییم در مقابل قاعده‌مندیهایی که درون سازوکارهایی سامان یافته است، سر فرود آورد و خود را به قالب آن درآورد؛ البته نه در مقابل قواعد اخلاقی. گاه گفته می‌شود: دانشمند باید با وجدان خود، با وظیفه‌شناسی خود یا به تعبیر امروزی با «اخلاق» فعالیت علمی خویش را پیش ببرد. در واقع او باید با توجه به قوانین و مجازات‌ها [ی ناشی از تخلف از آن] کار کند. با این شعار که جرم احتمال قابل توجهی برای جریمه شدن دارد.

○ منظور این است که نیروی اجتماعی علیرغم هر مانعی می‌تواند عمل کند؟

● من همیشه به تعریف پاسکال از اقتدار مطلق (Tyrannie) استناد می‌کنم: اعمال قدرت همراه شده با نظمی درون نظمی دیگر! به‌عنوان مثال بهره‌مندی از یک قدرت اجتماعی برای حل یک مسأله علمی. در حوزه علمی قدرتهای اجتماعی هست که اعتبار خویش را از قدمت یا از کرسی‌ها و موقعیتهای دیوان‌سالاری می‌گیرد که می‌تواند مبنای رفتارهای استبدادی را مستحکم کند. اما اینها برقرار نمی‌ماند و سرانجام انقلابها به پیروزی می‌رسند. این هم یکی دیگر از ویژگیهای متناقض‌نمای حوزه‌های علمی است که انقلابها در آن اموری سرمایه‌دارانه‌اند [یعنی ناشی از انباشت مداوم مسائل بر هم‌اند]. انقلابی که از عالم دیگر فرود آید یا خام و نارسیده باشد، وجود ندارد.

○ اما حوزه علم حوزه بسته‌ای نیست. روابط متقابل با حوزه‌های دیگر بویژه حوزه اقتصاد دارد.

● بله، برحسب قلمروها کمابیش چنین است. به‌عنوان مثال ریاضیات، زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی سه موقعیت مختلف را در طیفی اشغال می‌کند که نسبت به تقاضای اجتماعی و فشارهای

اجتماعی از مستقل تر به وابسته تر تغییر می کند. ریاضیدانان به چیز فوق العاده ای نیاز ندارند، محتاج اعتبار، وسایل و تجهیزات و گروه های گسترده نیستند و به همین دلیل کمتر به قدرت وابسته اند. موضوع رقابتهای درونی آنان ربطی به موضوع رقابتهای بیرونی ندارد، اینکه x پیروز شود یا y [این ریاضیدان یا دیگری] تغییری در موقعیت دولت نمی دهد. در حالی که در جامعه شناسی که در قطب دیگر است، مبارزهای میان دو جامعه شناس می تواند به وسیله نهادهای سیاسی داوری شود، زیرا منافع سیاسی بسته به این است که کدام یک حق داشته باشد. زیست شناس جایگاهی بین این دو اشغال می کند: [در حوزه زیست شناسی] بسیاری از موضوعات رقابتهای درونی از خلال استفاده های تکنیکی و تجاری یا از رهگذر تأثیرات ایدئولوژیک، دستاوردهای بیرونی دارد. بنابراین میزان استقلال حوزه های مختلف به نحو چشمگیری تغییر می کند.

○ شما گاه حوزه علمی و فکری دانش را همچون جهانی تحت هدایت مدافعان سخت گیری - مدافعان قدرت - توصیف می کنید که در مقابل آنها مخالفان می کوشند این قدرت و فلسفه ای که این قدرت را قائمه خویش قرار می دهد، مورد تودید و انکار قرار دهند...

● در یک دنیای علمی یا دانشگاهی به معنای وسیع کلمه، قدرت همواره به گونه ای فرهنگی تصعید می شود: بر این مبنا کسی که از یک مقام علمی دفاع می کند، تعریف خاصی از فرهنگ و روش خاصی از علم ورزی و روش شناسی خاصی را مورد دفاع قرار می دهد. هر چه به علم نزدیکتر شویم، جنگ ادیان بیشتر شکل جنگ روشها یا چنان که گویند، جنگ سرمشقها (پارادایمها) را به خود می گیرد. با استدلالهای سیاسی خالص، حتی به معنای وسیع کلمه نمی توان زور آزمایی کرد، چون زبان آن این است: من تو را له می کنم، زیرا این منم که صاحب قدرتم، [پس قدرت ناگزیر در پوششهایی، از جمله علم، روی پنهان می کند].

حتی هتاکي که نقش مهمی در محافل علمی ایفا می کند، در پوستین علم می خزد. سخت گیری اجماع جمعی از افراد است که هم قسم شده اند تا با تمامی سلولهای مغزشان به یک روش خاص تولید علم و دانش ورزی، به یک شیوه خاص ملاحظه دانش یا انتقال آن بچسبند و از این طریق می توانند به صورت جمعی ظاهر علم را به عرصه آورند: آنها می توانند از طریق یک اجماع نظری (doctrum) با مبنای اجتماعی، یک اجماع نظری با مبنای علمی را امضا کنند که مبتنی بر موافقت فاعلان شناخت در باب موضوع شناخت است. با این اجماع اجتماعی به سختی می توان در افتاد...

○ و این ویژگی [سختی امکان در افتادن] به مولزاتی که آن نظام روش شناختی میل به دوام و بقا دارد، افزوده تر می شود، قدرت و امتیازات بین اصحاب آن دست به دست می شود...

● کاملاً در اینجا ما از آرمان بازار آزاد - که در حال حاضر بسیار مورد توصیه است - در دنیایی که می توان آرزو کرد دنیای علم باشد، بسیار دوریم.

○ با رقابتی واقعی، امکان مساوی راه بردن به قدرت و به شیوه های انتشار [نظریات]؟

● مشکل همین جاست... هر چه علوم پیش می روند، ارزیابی خالص و مستقیم آنها مشکلتر می شود. بویژه وقتی تخصصی شدن علم ما را مجبور می کند [به صاحبان تخصص] اعتماد کنیم و ناگزیر با

اعتماد به نشانه های (Indicateurs) اجتماعی کمابیش معتبر، نمایندگی قضاوت در این ابواب را به دیگران واگذاریم. این در بهترین شرایط است؛ شرایطی ستم صاف و صریح هم هست که در فضای آن سخت گیری اجتماعی می تواند بدعت و زندقۀ علمی را زیر پاله کند. کاملاً شایسته است که رد پای چند حرفۀ علمی در میان علوم انسانی و جاهای دیگر دوباره ترسیم شود (مثلاً دوزیل و لوی ستروس در مشاجرات خود با سوربن). یکی از راههای نجات، دست آویختن به بیگانه است، زیرا در مقیاس بین المللی، کلوپ های ستایش متقابل دیگر کار نمی کنند؛ گر اینکه نوعی همبستگی بین المللی، مبتنی بر دعوت متقابل و احترام و رعایت تشریفات و غیره، میان دانشمندان صاحب نام هست، اما به هر حال [نان به هم قرض دادن و دخالت قدرت اجتماعی در ارزیابی علمی در صحنه بین المللی] مشکلتر است.

○ اما آیا این قدری تصور جامعه شناسان نیست، اگر نظامی تا این حد تپاه که شما توصیف کردید، پیش از این مورد تودید و انکار قرار نگرفته است؟ در این باب شما فرصتی استثنایی برای نشان دادن هویت علمی رشته خود دارید، نشان دادن اینکه، از چه جهت یک رقابت خالص می تواند عامل تسهیل کننده ابداع و تحقیق باشد؛ نشان دادن اینکه - برعکس مورد پیش - از چه جهت این پدیده مؤید و مداوم ساختن سخت گیری، چیزی که شما آن را «کوئتاسمیوم» میانه، [همگون کردن اعضای یک انجمن از این طریق که به آن اجازه دهند اعضای خود را خود تعیین کنند] اصطلاح کرده اید، به صورتی قطعی به ترمز کردن پیشرفت علمی منجر شد.

● آرزوی من این است که همان طور که این مطلب در عرصه ژورنالیسم در حال حاضر در جریان است، در مورد علم هم صحت یابد. روزنامه نگاران تأملی در باب حرفۀ خود ترتیب داده و از تعدادی جامعه شناس دعوت کرده اند در آن حضور یابند و برآورد جامعه شناسانه خود را از ژورنالیسم ارائه کنند. می توان امید داشت که در حوزه علم هم چنین واقعه ای رخ دهد و خود تحلیلی (auro-analyse) جمعی با اندیشه علمی جمع شود. یعنی از جامعه شناس همچون نوعی سرعت بخش - تحلیل گر (catalyseur) (analyseur)، برای یک تأمل روشی مجموعه ای از اهل علم بر روی خود، استفاده شود. اگر قرار است از این احتراز کنیم که علم بر اساس منطقی «سازوکارها قویتر از افراد» به پیشرفت خود ادامه دهد (در این باره به مشکلات ناشی از زیست شناسی، پیشرفت تولید با امدادهای پزشکی و غیره اشاره می شود)، لازم است نوعی روشنفکر جمعی بر اساس الگوی اصحاب دایرةالمعارف ایجاد شود. اما هر دانشمندی تخته بند حدود دانش خود و مسائلی است که در نوک پیکان تحقیق او قرار دارد؛ علم سریع پیش می رود و برای انجام تحقیقات تجربی و آزمایشگاهی، در جریان بودن و مطالعه مجلات علمی خود به قدر کافی دشوار است. از کجا می توان نیروی اجتماعی یافت که بتواند اهل علم را ملزم کند بخش کوچکی از انرژی و وقت خود را (این مورد اخیر از همه کمیابتر است) برای فکرکردنی جمعی بر روی آنچه انجام می دهند، یعنی علم ورزی، اختصاص دهند؟ سؤال این است.

○ اگر اقدامی شبیه آنچه اشاره کردید روزی تحقق یابد، می توان شوط بست که تعدادی از حامیان اصلی سخت گیری در مقابل آن

بیکار نخواهند نشست. در آن صورت شما بلافاصله به عنوان یکی از همبستگان الحاد علمی ملاحظه می شوید...

● قهراً، تقریباً بنا به تعریف چنین است. این جمله باشلارد را شما می شناسید: «علمی نیست مگر اینکه علم به پنهان باشد». این جمله هنگامی که بحث بر سر فیزیک باشد، بی درنگ پذیرفته می شود: در اینجا پیش دانسته ها (prénotions) و پیش پنداشته های (présupposes) هست، علم باید شکاف میان این دو، یعنی اطلاعات ابتدایی و آنچه را در مورد حقیقت مطلب حدس زده می شود، پر کند. اما وقتی بحث بر سر جوامع است، کار به این سهولت نیست: در حوزه اجتماع اگر علم به پنهان، پنهان است، تا حدودی به این خاطر است که کسانی هستند که منافعی در پنهان کردن آن است. اکتشاف و پرده برداری علمی که در مورد رشته ای چون نجوم مورد تصویب و تحسین قرار می گیرد، در مورد جامعه شناسی، از طرف کسانی که منافعی در پنهانها و رازهاست، مورد شمت و تقیح است.

○ در مورد این افرادی که بیشتر محقق بوده اند و بعداً کارپرداز (administrateurs) هم شده اند و به پشتوانه قدرت، گاه بدون ارزیابی درست، در مورد شغل محققان و اعطای اعتبارات تحقیقاتی تصمیم می گیرند، چه نظری دارید؟

● دیوان سالاری تحقیق، منطقی دارد که باید با کارپردازان علمی که نادراً از محققان تراز اولند و همیشه مایل نیستند مبتکران و نوآوران را بنوازند و با کمیسیون ها که روحیاتشان کمتر به شهامت لازم برای شرط بندی های علمی نزدیک است تا به احتیاط لازم برای مصاحبه های سیاسی، پیش برود. و بر جایی می گوید کسانی که رئیس دانشگاه یا رئیس دانشکده می شوند، بهترین محققان نیستند، اگر هم قبلاً بوده اند، به علت نداشتن فرصت کافی برای حفظ خبرویت خود، بعداً دیگر نخواهند بود. این هم یکی از تناقضات بزرگ جامعه ماست که در آن علم به عامل تولید اساسی بدل شده است، ولی مشکل مدیریت علمی که جز شکلی از خود مدیریتی (autogestion) نمی تواند باشد، حل نشده مانده است.

○ می توان فهمید چرا قدرت میاسی به چنین محافظه کاری راضی می شود: از چیزهای دیگر که بگذریم، این او را از اینکه مورد تهدید

قرار بگیرد، حفظ می کند. اما در مقابل سخت می توان فهمید چرا قدرت اقتصادی چنین محافظه کاری را می پذیرد. یک علم خوب آیا مولد سود نیست؟

● من مطمئن نیستم که کارفرمایان و مدیران فرانسوی فهمیده باشند تا چه حد علم یک عامل تعیین کننده تولید است؛ تا چه حد مایه گذاشتن در سرمایه فرهنگی در تعیین نتیجه مؤثر است (یکی از بدیهی ترین علل «معجزه ژاپنی» که زبانزد خاص و عام است، تلاش تربیتی فوق العاده ای است که تقریباً به تمام نوجوانان تحمیل می شود). اگر چنین بود [کارفرمایان فرانسوی اهمیت علم را دریافته بودند]، ممکن نبود با امر تحقیق چنان برخورد شود که اینک می شود. این واقعیت که ما گاه رهبرانی داریم که از مدارس بزرگ علمی فارغ التحصیل شده اند به پیشرفت درک ما از مکان و موقع علم در تولید کمکی نمی کند. اینها کسانی هستند که دنباله جستار علمی را رها کرده اند تا قدرت را به دست گیرند: از دیدگاه پژوهش و تحقیق اینها نیروهای تلف شده و از میان رفته اند و چندان هم امکان این را ندارند که تحقیق را ابزار توسعه اقتصادی کنند.

در عین حال جامعه شناسی نقش خود را در جلوگیری از استفاده نامشروع و خارج از قاعده از علم، و از صاحب منصبان علمی (اعم از اینکه واقعی باشند یا ظاهری) نیز باید ایفا کند. شاید جامعه شناسی تنها ضد قدرت انتقادی برنده در جوامعی باشد که در آنها قدرتها به علم، راستین یا دروغین، مسلح می شوند تا حکومت کنند و به خصوص برای اینکه سلطه خود را مشروع نمایند. ما به دوره ای وارد شده ایم که دوره عوام فریبی عقلانی یا عقلایی شده است. منطق مراجعه به آرای عمومی که همان منطق نظرسنجی یا مصاحبه مستقیم تلویزیونی یا تحقیقات میدانی تجاری یا سیاسی است (همان گونه که در حال حاضر از رهگذر تمام اقداماتی که مشخصترین آن برقراری مجدد مجازات حبس ابد است)، می تواند جامعه را به سمت ابتدایی ترین اشکال وحشیگری سوق دهد که در حقیقت تمامی نهادهای دموکراتیک، خصوصاً نهادهای پارلمانی و قضایی، برای جلوگیری از چنین خشونت هایی به وجود آمده اند.

نها

بر نیمکتی که تا فروب

کشیده شد

و باد

خش خش زرد لکرم را

جارو زد.

چیزی نمانده است

تا برف

که بر سرم بنشیند

و قطره ای گم

برای همیشه

چشمم را پیدا نکند!

نیمکت

مهدیه نظری

